

<div><div><span><span> </span> <span> </span></span></div><span></span></div>	<b>شهر</b>	<b>دوشنبه</b>
<div><div><span><span> </span> <span> </span></span></div><span></span></div>	<b>سال بیست‌ودوم • شمارهٔ ۵۴۱۹</b>	<b>۸ تیر ۱۴۰۵</b>
<span></span>	<b>یادداشت</b>	

**دیپلماسی اقتصادی**

**راهی برای صلح پایدار و کاهش سوء-تفاهم‌ها**

شهروندان دو کشور از تعامل سود ببرند، آنان خود به مدافعان ثبات و مخالفان تحریم و جنگ تبدیل خواهند شد.

کشاورزی و مواد غذایی است. ایالات متحده یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان گندم، ذرت، سویا و دیگر محصولات کشاورزی جهان است و ایران نیز در مقاطع مختلف بخشی از نیاز خود را از بازارهای جهانی تأمین کرده است. مقصود از طرح این اتحادیه‌ها، وابسته‌کردن امنیت غذایی ایران به یک کشور نیست؛ امنیت غذایی اقتضا می‌کند منابع واردات متنوع باشد. سخن بر سر آن است که آمریکا نیز بتواند یکی از تأمین‌کنندگان این محصولات باشد، نه همه آن. اهمیت این پیشنه‌ها فقط اقتصادی نیست، بلکه آثار سیاسی مهمی نیز دارد. ایالت‌های کشاورزی آمریکا از نفوذ قابل توجهی در کنگره برخوردارند و اتحادیه‌های کشاورزی و کارگری آن کشور میلیون‌ها عضو دارند. اگر بازار طبیعی است این اتحادیه‌ها، شرکت‌های صادراتی و نمایندگان ایالت‌های کشاورزی، خود به مدافعان حفظ این بازار تبدیل شوند و با هر ساستی که به از دست رفتن آن بینجامد، مخالفت کنند. در چنین شرایطی، حمایت از روابط با ایران دیگر فقط یک تصمیم دیپلماتیک نخواهد بود، بلکه به یک منفعت اقتصادی برای بخش مهمی از جامعه آمریکا تبدیل خواهد شد.

این‌منطق دربار‌ه خرید هواپیماهای مسافربری، قطعات یدکی، دارو، تجهیزات پزشکی، فناوری‌های نوین و همکاری‌های صنعتی نیز صادق است. ایران برای نوسازی ناوگان هوایی، ارتقای نظام سلامت و توسعه فناوری به این امکانات نیاز دارد و شرکت‌های آمریکایی نیز در بسیاری از این حوزه‌ها پیشرو هستند. چنین همکاری‌هایی علاوه بر پاسخ‌گویی به نیازهای ایران، هزاران فرصت شغلی برای صنایع و کارگران آمریکایی ایجاد می‌کند و دامنه گروه‌های ذی‌نفع در تداوم روابط را گسترش می‌دهد.

در کنار دیپلماسی اقتصادی، نباید از ظرفیت عظیم ایرانیان مقیم آمریکا غافل شد. امروز صدها هزار ایرانی تحصیل‌کرده، استاد دانشگاه، پزشک، مهندس، پژوهشگر، مدیر، کارآفرین و سرمایه‌گذار موفق در ایالات متحده زندگی می‌کنند. بسیاری از آنان، با وجود علاقه عمیق به سرزمین مادری، به دلیل تحریم‌ها، محدودیت‌های بانکی و نبود روابط عادی، نتوانسته‌اند در توسعه ایران نقش مؤثری ایفا کنند. عادی‌ترشدن روابط می‌تواند این سرمایه بزرگ انسانی، علمی و مالی را به خدمت پیشرفت ایران درآورد.
با این حال، صلح پایدار فقط با اقتصاد ساخته نمی‌شود؛ دیپلماسی اقتصادی باید در کنار دیپلماسی فرهنگی، علمی، دانشگاهی و دینی قرار گیرد. بسیاری از سوءتفاهم‌هایی که طی دهه‌ها میان دو ملت شکل گرفته، نتیجه نبود ارتباط مستقیم میان مردم، نخسنگان و مراکز علمی و فرهنگی است. هر اندازه ارتباط میان دانشگاه‌ها، مؤسسات پژوهشی، انجمن‌های علمی، هنرمندان، نویسندگان، ورزشکاران، رسانه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد بیشتر شود، شناخت متقابل نیز افزایش خواهد یافت و بسیاری از تصورات نادرست جای خود را به شناختی واقع‌بینانه‌تر خواهد داد.

در این میان، گفت‌وگوی رهبران دینی و اندیشمندان ادیان نیز می‌تواند نقش مهمی ایفا کند. تجربه چند دهه گفت‌وگوهای بین‌ادیانی در جهان نشان داده است بسیاری از سوءبرداشت‌ها از طریق گفت‌وگوی مستقیم و احترام متقابل قابل رفع است. هنگامی که دانشگاهیان، دانشجویان، روحانیون، رهبران دین و نخبگان متفکلی با یکدیگر تعامل کنند، فضایی از اعتماد، احترام و شناخت متقابل شکل می‌گیرد که زمینه را برای موفقیت دیپلماسی سیاسی نیز فراهم می‌کند.

تجربه کشورهای مختلف نیز مؤید همین واقعیت است. پس از عادی‌سازی روابط آمریکا و چین، تجارت دو کشور طی چند دهه به صدها میلیارد دلار رسید و همین وابستگی اقتصادی، با وجود اختلافات سیاسی، به یکی از عوامل ثبات روابط تبدیل شد. ویتنام نیز پس از جنگی طولانی و ویرانگر با آمریکا، با تکیه بر همکاری اقتصادی توانست به یکی از اقتصادهای موفق آسیا تبدیل شود. در اروپا نیز فرانسه و آلمان –که دو بار در کمتر از نیم‌قرن درگیر جنگ‌های خانمان‌سوز شده بودند– همکاری اقتصادی را از صنایع زغال‌سنگ و فولاد آغاز کردند و همان همکاری، بعدها به یکی از پایه‌های شکل‌گیری اتحادیه اروپا تبدیل شد.

البته نباید نسبت به دشواری‌های این مسیر ساده‌اندیش بود. بی‌اعتمادی متقابل، ارتباط تلخ گذشته، فشار برخی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی و پیچیدگی‌های سیاست داخلی دو کشور، موانعی واقعی هستند. اما تجربه چهار دهه گذشته نیز نشان داده است ادامه وضع موجود، نه به سود ایران بوده، نه به سود آمریکا و نه به سود ثبات منطقه.

شاید امروز بیش از هر زمان دیگری لازم باشد در کنار مذاکرات سیاسی، به مجموعه‌ای از ابزارهای مکمل نیز اندیشیده شود؛ دیپلماسی اقتصادی، دیپلماسی فرهنگی، همکاری‌های علمی و دانشگاهی، گفت‌وگوهای بین‌ادیانی، گردشگری، ارتباط میان نخبگان و نقش‌آفرینی ایرانیان خارج از کشور. این ابزارها نه جایگزین سیاست، بلکه پشتیبان آن هستند و می‌توانند به تدریج فضای بی‌اعتمادی را کاهش دهند.

صلح پایدار فقط با امضای یک توافق سیاسی به دست نمی‌آید، بلکه زمانی استحکام می‌یابد که اقتصاد، فرهنگ، علم، دانشگاه، گفت‌وگوی ادیان و ارتباط مستقیم میان ملت‌ها، شبکه‌ای از منافع، شناخت و اعتماد متقابل ایجاد کنند. هرچه این پیوندها عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد، بازگشت به سوءتفاهم، تحریم و جنگ دشوارتر خواهد شد. هنر دیپلماسی نیز آن است که این سرمایه‌های مشترک را چنان گسترش دهد که همکاری برای همه طرف‌ها سودمندتر از تقابل باشد.

### دوگانه‌ای علیه اقتصاد

در نهایت، موضوع امروز انتخاب میان مقاومت یا مذاکره نیست؛ پرسش اصلی این است که کدام رویکرد می‌تواند فشار بیشتری را از دوش مردم بردارد و منافع ملی را بهتر تأمین کند. هر زمان ابزارهای حکمرانی به موضوع نزاع‌های سیاسی تبدیل شوند، اقتصاد نخستین قربانی خواهد بود. تداوم این وضعیت اما تنها به اقتصاد آسیب نمی‌زند؛ هنگامی که شهروندان احساس کنند معیشت و آینده آنان در حاشیه منازعات سیاسی قرار گرفته است، اعتماد عمومی نیز فرسوده می‌شود. سرمایه اجتماعی از مهم‌ترین دارایی‌های هر کشور است و حفظ آن، کمتر از حفظ منابع اقتصادی اهمیت ندارد.

### نشست «ایران پساجنگ؛ از رنج تا زیستن» با روایت‌هایی از تاب‌آوری، عاملیت، گفت‌وگو و بازسازی اجتماعی

# نبرد برای زندگی

نوراحسینی: «ایران پساجنگ» هنوز به معنای پایان جنگ نیست؛

بلکنه آغاز مواجهه با زخم‌هایی است که در حافظه جمعی، زندگی روزمره و مناسبات اجتماعی باقی مانده‌اند. در نشست «ایران پساجنگ؛ از رنج تا زیستن»، کارشناسان و فعالان اجتماعی یا روایت‌هایی متفاوت از جامعه‌ای سخن گفتند که میان رنج، امید، تاب‌آوری و کنشگری ایستاده است؛ جامعه‌ای که برای عبور از فرسودگی، بیش از هر زمان دیگری به گفت‌وگو، روایت، مسئولیت‌پذیری و حفظ امید نیاز دارد.

مریم کهنسال، پژوهشگر مطالعات شهری و فرهنگی، در این نشست با بیان اینکه ایران پساجنگ را می‌توان «روایت تاب‌آوری در برابر تراژدی‌ها» دانست، گفت: پذیرش این واقعیت که تراژدی همچنان بخشی از زندگی ماست، به معنای تسلیم‌شدن در برابر آن نیست، بلکه باید آن پذیرفت و برای زیستن در دل آن، معنایی جست. کهنسال با تأکید بر اینکه بدون پذیرش و درونی‌کردن این تراژدی‌ها امکان دستیابی به تاب‌آوری وجود ندارد، گفت: اگر این واقعیت‌ها را درونی نکنیم، نمی‌توانیم به تاب‌آوری برسیم و در نتیجه امکان شکل‌گیری یک زیست فعالانه و هدفمند را از دست خواهیم داد. در غیر این صورت، در یک سوگ جمعی و اجتماعی و نوعی بی‌عملی جمعی گرفتار می‌شویم. او افزود: باید بپذیریم زندگی همین‌است که هست و با همه دشواری‌هایش ادامه دارد. جهان نیز الزاما بر مدار عدالت نمی‌چرخد؛ نه در عرصه سیاست و نه حتی در زندگی شخصی همیشه عدالت برقرار نیست. پذیرفتن اینکه بسیاری از آرزوها و مطالبات ممکن است برای مدت‌ها دور از دسترس بماند، نخستین گام حرکت است؛ البته این پذیرش به معنای تسلیم‌شدن نیست، بلکه آغاز حرکت است. کهنسال ادامه داد: ما باید با این نظم ناخوشایند جهانی به نوعی صلح و آشتی برسیم، اما این آشتی نباید به معنای از دست دادن امید برای تغییر باشد. به جای تسلیم‌شدن، باید به «تسلا» برسیم؛ تسلانی که پلی برای حرکت، کنشگری و فعالیت باشد. او با تشریح تفاوت میان «تسلیم» و «تسلا» گفت: تسلیم‌شدن یعنی دست‌ها را بالا بیاوریم و از هر امیدی برای ایجاد تغییر دست بشکشم، اما آشتی با زندگی و پذیرش فرار از فرودهای آن این امکان را به ما می‌دهد که همچنان به آینده امیدوار بوده و باور داشته باشیم که شاید آینده دستاورد‌های تازه‌ای برای ما به همراه داشته باشد.

این پژوهشگر با بیان اینکه نخستین گام پذیرش شکست‌ها، خسران‌ها، اشتباه‌ها، تصمیم‌های نادرست و ناگامی‌هاست، گفت: فرقی نمی‌کند عامل این اتفاق‌ها خود ما باشیم یا آنها را در نتیجه ساختارهای موجود تجربه کرده باشیم؛ مهم این است که نگذاریم پذیرش تراژدی، آخرین نیروهای باقی‌مانده ما را نیز از بین ببرد بلکه باید همین پذیرش به ما کمک کند تا دوباره حرکت کنیم. کهنسال با اشاره به مفهوم «عاملیت» افزود: نقطه‌ای که می‌توانیم در آن نقش‌آفرینی کنیم، همان ترجیح دادن «تسلا» به «تسلیم» است. درک تفاوت این دو مفهوم، چه در بحران‌های فردی و چه در تراژدی‌های جمعی، به ما کمک می‌کند برای خود نقشی تعریف کنیم و به جای گرفتارشدن در توهم یا غرق شدن در نفرت از وضعیت افراد یا گروه‌های موجود، از خود برسیم که نقش ما چیست و چه کاری از دستمان برمی‌آید. عنصر ضروری «تسلا»، امید است؛ امیدی که به ما امکان می‌دهد خسران‌ها و شکست‌ها را پشت سر بگذاریم و با همان نیروی اندکی که برپایمان باقی مانده، مسیر زندگی و کنشگری را ادامه دهیم.

کهنسال با تأکید بر اهمیت حفظ امید در دل بحران‌ها گفت: حتی اگر زمان اندک و توان ما محدود باشد، باید بارها و بارها از نو آغاز کنیم. شاید دوباره شکست بخوریم اما به تعبیر برتولت برشت، «شاید این بار بهتر شکست بخوریم». من تصور نمی‌کنم در آینده نزدیک دیگر شکستی در کار نباشد، اما معتقدم به تدریج بهتر و آگاهانه‌تر شکست خواهیم خورد و در افاق می‌یابیم. فارغ بلندمدت، آینده را روشن می‌بینم. او افزود: همین عنصر امید، فارغ از همه مباحث فلسفی، اجازه نمی‌دهد زجر بار تراژدی‌هایی که شبانه‌روز با آنها درگیر هستیم، چه در اندیشه و چه در عمل، زمین بخوریم. نخستین ضرورت در مواجهه با ایران پساجنگ، حفظ آرامش است؛ تجربه‌ای که دست‌کم برای من در ماه‌های اخیر بسیار دشوار بوده و حتی احساس کرده‌ام که ترومات‌تغییرات عمیقی در شخصیت و شیوه زندگی و تصمیم‌گیری من است. با این حال، تنها راه این است که ابتدا آرام‌مانیم؛ آرام‌مانیم تا بتوانیم فکر کنیم، رنج را تحمل کنیم، تصمیم بگیریم و در نهایت دست به عمل بزنیم. لازم است رنج‌های فردی و جمعی خود را ثبت کنیم تا تاریخ آنها را از یاد نبرد. ثبت این تجربه‌ها هم به ما کمک می‌کند از تاب دردس بگیریم و هم می‌تواند چراغ راه دیگران برای ادامه مسیر باشد.

این پژوهشگر با اشاره به اهمیت روانگیری گفت: در همین نقطه است که روایت اهمیت پیدا می‌کند؛ اینکه رنج‌های فردی و جمعی خود را چگونه، از چه زاویه‌ای و با روایت چه کسانی بازگو کنیم تا صدای گروه‌هایی باشد که کمتر فرصت شنیده‌شدن دارند. ما باید مسئولیت‌پذیریم تا بتوانیم به زیستن ادامه دهیم. همچنین لازم است در این دوران تراژیک، مقصدی و امیدی برای خود بیافرینیم تا بتوانیم تاب بیآوریم. اگر این امید را آن‌گونه که آبر کماو از آن سخن می‌گوید، خلق نکنیم، زندگی در چنین شرایطی از معنا و منطق تهی خواهد شد و تنها عاملیت خود ماست که می‌تواند راه‌راهی از این وضعیت را فراهم کند.

به گفته او نباید فراموش کنیم که ما نخستین مردمان تاریخ و تنها شهروندان جهان نیستیم که چنین تراژدی‌هایی را تجربه می‌کنیم. مطالعه و فهم شیوه‌های نظری و عملی مواجهه با تراژدی‌ها و طرح آنها در سطح جامعه، می‌تواند به درک بهتر این وضعیت کمک کند و مایع فرورفتن انسان‌ها در ورطه عمیق افسردگی، بی‌عملی، احساس عجز و ناتوانی در برابر نیروهای ویرانگر و تراژدی‌های زمانه شود. با توجه به حوزه فعالیتیم، معتقدم در کنار همه راهکارهای عملی، باید بیش از گذشته به روایت، فهم نظری و گفت‌وگو دربار‌ه تجربه‌های جمعی توجه کنیم؛ زیرا این روایت‌ها می‌توانند زمینه‌ساز تاب‌آوری، کنشگری و حرکت رو به جلو باشند.

کهنسال با تأکید بر اینکه کنش فعالانه بدون اندیشه‌ورزی شکل نمی‌گیرد، گفت: در کنار عمل، نظروزی و تأمل فلسفی نیز اهمیت دارد؛ زیرا نگاه فلسفی دریچه‌های تازه‌ای برای فهم مسائل پیش‌روی ما می‌گشاید و بر پایه آن می‌توان شیوه‌های



عکس

نظامی‌های امری

Amalita

عملی زیستن را طراحی کرد.

در ادامه این نشست محمد محمدی، پژوهشگر مطالعات شهری، با اشاره به تجربه تاریخی ایران پس از مشروطه گفت: جامعه ایران با وجود همه گسست‌ها، متوقف نشده است. پرسش اساسی این است که آیا می‌توان از دل این گسست‌ها امکان زایش دوباره و بازسازی نظم اجتماعی را پیدا کرد یا نه؟ برخی معتقدند جامعه در حال فروپاشی است، اما برخی دیگر بر این باورند که همین شکست‌ها و بحران‌ها می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری ایده‌های نو باشد.

محمدی در ادامه با اشاره به مفهوم «مدارا» در اندیشه جان لاک گفت: هرچند لاک این مفهوم را در زمینه منازعات مذهبی اروپا مطرح می‌کند، اما روح اندیشه او فراتر از آن است و می‌توان آن را به وضعیت امروز جامعه ایران نیز تعمیم داد. امروز بیش از هر زمان دیگری به مدارا نیاز داریم؛ جامعه‌ای که در آن گروه‌های مختلف حاضر باشند؛ فضای یکدیگر را بنشنوند و به رسمیت بشناسند. او افزود: جامعه زمانی شکل می‌گیرد که همه گروه‌ها در آن دیده شوند. ما باید صداهایی را که سال‌ها از عرصه عمومی کنار گذاشته شده‌اند، وارد گفت‌وگو کنیم. حتی در بسیاری از طرح‌های توسعه شهری نیز جای فرودستان و تهیدستان خالی است و همین نادیده گرفته‌شدن، در مقاطع مختلف تاریخی به بروز بحران‌های اجتماعی انجامیده است.

او ادامه داد: اگر رنج تنها در سطح فردی باقی بماند و به افسردگی و انزوا بینجامد، امکان ادامه مسیر از بین می‌رود. از همین رو، باید آن را به تجربه‌ای مشترک تبدیل کرد که زمینه‌ساز عمل جمعی باشد. او افزود: در شرایط پساجنگ یا بحران، خود زیستن به یک کنش اخلاقی و اجتماعی تبدیل می‌شود. گاهی تصور می‌شود کنش‌های روزمره تأثیر چندانی ندارند، اما همین استمرار زندگی و حفظ پیوندهای اجتماعی می‌تواند نقطه آغاز بازسازی جامعه باشد.

محمدی روایت را یکی از مهم‌ترین ابزارهای عبور از بحران دانست و گفت: متأسفانه در این حوزه کم‌کاری کرده‌ایم. هر انسانی باید بتواند روایت اصیل خود را از رنج، امید و تجربه زیسته‌اش بیان کند. نه اینکه صرفا روایت‌های از پیش ساخته‌شده را تکرار کند.

علی اعطا، معمار و پژوهشگر شهری نیز در نشست «ایران پساجنگ؛ از رنج تا زیستن» با اشاره به دشواری تحلیل شرایط کنونی گفت: برای اینکه بتوانیم درباره این جنگ سخن بگوییم یا حتی ادعا کنیم وارد دوره «پساجنگ» شده‌ایم، به فاصله‌گرفتن از خود واقعه نیاز داریم. حتی در اینکه اکنون واقعه در دوره پساجنگ قرار داریم نیز تردید وجود دارد. فاصله زمانی به ما امکان می‌دهد روایت دقیق‌تر و تحلیل عمیق‌تری از آنچه بر ما گذشته ارائه کند.

اعطا ادامه داد: البته این به معنای ناممکن‌بودن تحلیل امروز نیست؛ بسیاری از تحلیل‌ها تاکنون ارائه شده و بخشی از آنها نیز با مشاهدات ما همخوانی دارد، اما همچنان معتقدم برای فهم دقیق‌تر اینکه چه بر ما گذشته و در چه وضعیتی قرار داشته‌ایم، به گذر زمان نیاز داریم.

او با اشاره به تجربه زیسته خود در دوران جنگ ایران و عراق گفت: آنچه این روزها بیش از هر چیز ذهنم را درگیر کرده، تجربه زندگی در اهواز در دوران جنگ هشت‌ساله است. من هفت سال از آن دوران را در اهواز زندگی کردم. هرچند در آن زمان کودک بودم، اما تصاویر و خاطرات آن سال‌ها همچنان با وضوح در ذهنم باقی مانده است و امروز تلاش می‌کنم میان آن تجربه و شرایط فعلی پیوندی برقرار کنم.

اعطا افزود: از آنجا که به ادبیات داستانی علاقه دارم، در این روزها دوباره به سراغ برخی رمان‌های مرتبط با جنگ رفتم. به نظرم دو رمان، تصویری واقع‌گرایانه از دو مقطع متفاوت جنگ ارائه می‌کنند و می‌توان از منظر شهرت و تجربه زیسته شهری نیز آنها را خواند. او توضیح داد: نخستین اثر رمان «زمستان ۶۲» نوشته اسماعیل فصیح است که روایت آن در زمستان سال ۱۳۶۲ و در شهر اهواز می‌گذرد. این رمان را در جریان جنگ اخیر خواندم و برایم جالب بود که بخش عمده حوادث آن در همان محله‌ای رخ می‌دهد که خود مسال‌ها در آن زندگی کرده بودم. همین موضوع، روایت کتاب را برای من بسیار ملموس و قابل لمس کرد. به گفته او در «زمستان ۶۲»، جنگ دیگر یک حادثه نیست، بلکه به وضعیتی عادی و ماندگار تبدیل شده است؛ حضوری دائمی که مانند سایه بر زندگی مردم افتاده و به بخشی از عادت روزمره آنها بدل شده است.

او افزود: این دو رمان که هر دو روایتی واقع‌گرایانه از جنگ ارائه می‌کنند، در حکم دو سند مردم‌نگارانه از حیات اجتماعی هستند. یکی مرحله‌ای را روایت می‌کند که جنگ هنوز یک حادثه است و دیگری زمانی را به تصویر می‌کشد که آن حادثه به یک وضعیت پایدار تبدیل شده است. همین تفاوت، امکان تحلیل نسبت جنگ با شهر و زندگی اجتماعی را فراهم می‌کند.

اعطا با اشاره به رمان «زمین سوخته» که روایت سه ماه نخست جنگ است، گفت: در این مقطع، هرچند نظم شهری فرو می‌ریزد، اما حیات اجتماعی همچنان در شهر جریان دارد.

## شرق گزارش

### زنگ خطر زیر پای تهران

شرق: فرونشست زمین سال‌هاست به یکی از مهم‌ترین تهدیدهای تهران و بسیاری از شهرهای کشور تبدیل شده است؛ بحرانی که آرام بیش می‌رود اما آثار آن هر روز بیشتر نمایان می‌شود. ترک در ساختمان‌ها ایجاد می‌شود، لوله‌های آب و گاز آسیب می‌بینند، راه‌ها و خطوط ریلی تغییر شکل می‌دهند و آبخوان‌های کشور نیز به تدریج از بین می‌روند.

تازه‌ترین گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد فرونشست در ایران وارد مرحله‌ای بحرانی شده است. این گزارش تأکید می‌کند ادامه روند کوفنی می‌تواند خسارت‌هایی ایجاد کند که جبران آنها تقریباً غیرممکن باشد. به همین دلیل نویسندگان گزارش بر اقدام فوری و هماهنگ همه دستگاه‌های مسئول تأکید کرده‌اند. براساس این گزارش، حدود ۱۸۵ هزار کیلومترمربع از مساحت کشور درگیر فرونشست است. این پهنه نزدیک به ۱۱ درصد از خاک ایران را شامل می‌شود.

شهر هنوز صحنه اصلی تجربه جنگ است و مردم در فضاهای عمومی یا یکدیگر ارتباط دارند. خبر می‌گیرند، از وضعیت باخبر می‌شوند، برای فرار از خطر تصمیم می‌گیرند و محله به واحد اصلی بقا و همبستگی اجتماعی تبدیل می‌شود. او ادامه داد: تصور اولیه من این بود که جنگ، حیات اجتماعی را از فضاهای عمومی به فضاهای خصوصی منتقل می‌کند، اما هرچه بیشتر درباره آن فکر کردم، دیدم این گزاره به شکل مطلق قابل دفاع نیست و می‌توان نمونه‌های نقض فراوانی، به‌ویژه در جنگ اخیر، برای آن پیدا کرد. با این حال در تجربه همه سال‌های آغازین جنگ ایران و عراق، دست‌کم در آن مقطع، فضای عمومی همچنان فعال بود، هرچند کارکرد آن تغییر کرده بود.

اعطا در ادامه با اشاره به رمان «زمستان ۶۲» گفت: در سال چهارم جنگ، وضعیت کاملاً متفاوت است. جنگ دیگر از مرحله حادته عبور کرده و به بخشی از زندگی روزمره مردم تبدیل شده است؛ حضوری دائمی که در پس‌زمینه همه تجربه‌های زیسته قرار دارد. زندگی ادامه پیدا می‌کند، اما همه چیز در بستری شکل می‌گیرد که جنگ همواره در آن حضور دارد.

او افزود: در این مرحله، کیفیت زندگی شهری تغییر می‌کند و بخش مهمی از حیات اجتماعی به فضاهای خصوصی منتقل می‌شود. وقتی این رمان را می‌خوانیم، در توصیف فضاهای شهری بیشتر با خیابان‌های تاریک، فضاهای خلوت و شهری مواجه می‌شویم که دیگر شور و حرکت گذشته را ندارد. همین تفاوت به‌خوبی نشان می‌دهد چگونه یک حادثه به تدریج به یک وضعیت پایدار و بخشی از تجربه روزمره شهروندان تبدیل می‌شود. اعطا در ادامه با تشریح تفاوت فضای شهری در دو مقطع جنگ گفت: در «زمستان ۶۲» دیگر با آن فضای شهری پرتحرک روبه‌رو نیستیم. شهر کارکرد خود را تغییر داده و بیش از آنکه محل تعاملات اجتماعی باشد، به فضایی برای عبور و مرور در خیابان‌های تاریک، ناامن و خلوت تبدیل شده است؛ جایی که انسان‌ها اغلب به‌تنهایی در آن حضور دارند. او افزود: مقایسه این دو رمان نشان می‌دهد در آغاز جنگ رنج ماهیتی عمومی دارد و تجربه‌ای مشترک میان شهروندان است، اما هرچه جنگ به پیش وضعیت پایدار تبدیل می‌شود، رنج نیز بیش از پیش خصوصی می‌شود. در این مرحله، تجربه رنج در حلقه‌های کوچک‌تر و درون خانواده‌ها یا جمع‌های محدود شکل می‌گیرد و از آن تجربه مشترک و جمعی فاصله می‌گیرد.

اعطا ادامه داد: به بیان دیگر، در یک مقطع رنج یک امر شهری و اجتماعی است، اما در مقطع بعد، این رنج به درون خانه‌ها می‌خزد و شکل خصوصی‌تری پیدا می‌کند. این تغییر یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های شهر حادثه و شهر وضعیت است. او با اشاره به تجربه جنگ اخیر گفت: این تفاوت حتی در ادراک ما از زمان نیز قابل مشاهده است. پیش از جنگ، شاید با مرور چند نوبت اخبار در طول روز احساس می‌کردیم از تحولات آگاه هستیم، اما در شرایط جنگی، گاهی فقط چند دقیقه غفلت از اخبار کافی است تا شرایط به‌طور کامل تغییر کند. بنابراین تجربه جنگ فقط ادراک ما از فضا را تغییر نمی‌دهد، بلکه برداشت ما از زمان را نیز دگرگون می‌کند.

اعطا یادآور شد: اگر بخواهیم یک چارچوب تحلیلی اولیه شست گرفت، در سال‌های ۱۴۰۱ تا ۱۴۰۲ برای فهم تجربه جنگ ارائه کنیم، می‌توان از دو مفهوم «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» استفاده کرد. البته این دو مفهوم، مرز کاملاً مشخص و قطعی با یکدیگر ندارند و ممکن است در برخی ویژگی‌ها با هم هم‌پوشانی داشته باشند، اما می‌توانند چارچوبی تحلیل تجربه زیستن در شهر در شرایط جنگ باشند.

او توضیح داد: در «شهر حادثه» همه چیز حول رخداد‌های ناگهانی سامان می‌یابد و همین اتفاق‌های غیرمنتظره تجربه زیسته شهروندان را شکل می‌دهد، اما در «شهر وضعیت»، جنگ دیگر رخدادی استثنائی نیست، بلکه به بخشی از زندگی روزمره ویژگی‌ها یا هم‌پوشانی داشته‌اند. اما می‌توانند مبنایی برای تحلیل تجربه زیستن در شهر در شرایط جنگ باشند.

او توضیح داد: در «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا روبه‌رو بودیم و نمی‌دانستیم چگونه باید با آن مواجه شویم. حتی در رفتارهای روزمره نیز نوعی سردرگمی وجود داشت؛ برای مثال بسیاری از ما پس از خرید، مواد غذایی را با شیوه‌های مختلف ضدعفونی می‌کردیم، اما به مرور زمان و با افزایش آگاهی، این رفتارها تغییر کرد و بحران به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

اعطا در ادامه با بیان اینکه الگوی «شهر حادثه» و «شهر وضعیت» را می‌توان به دیگر بحران‌های اجتماعی نیز تعمیم داد، گفت: تجربه همه‌گیری کرونا نیز تا حدی چنین الگویی را نشان می‌داد. در روزهای نخست، با پدیده‌ای کاملاً ناآشنا